

ویا رفیق جزئی بعوض بررسی جامعه‌شنا سانه به‌روا نشنا سی‌گرائی
 دچا ر شده بودند، در نوشته‌های لنین و آثارا انگلس بویژه در جنگ
 دهقانی و غیره تعمق کرده‌اند؟ آیا بقدر کافی نمونه‌های عینی
 در دست‌نداریم که نشان دهد تا چه حد سرکوب و شکست میتوانند در تحت
 شرایطی بر روحیه مبارزاتی توده‌ها تا ثیرنا مطلوب بگذارند؟
 آیا نمونه‌های اسپانیا، اندونزی و کشورهای دیگری که جنبش‌های
 توده‌ای تا سرحدیک جنگ داخلی پیش رفتند، اما پس از شکست و
 استقرار دیکتاتوری فاشیستی ویا نظامی، جنبش‌های توده‌ای افت
 کرده‌اند و روحیه مبارزاتی توده‌ها تا به آن حد فروکش کرد که
 دیکتاتوری حاکم حتی تا مدت‌ها هرگونه اعتراض و حرکت توده‌ای
 را در نطفه خفه می‌کرد و رکود بر جنبش حاکم‌گردید، درس‌های آموزنده‌ای
 به ما نمیدهد؟ با لایخص زمانی روحیه یاس، سرخوردگی و تسلیم و
 اطاعت برده‌وار برای مدتی در جنبش حاکم میشود که شکست توده‌ها
 نه در یک نبرد روی بلکه به علل مختلف از جمله خیانت‌ها و
 اشتباهات پیشا‌هنگ، بدون نبرد صورت گرفته باشد. بهمین علت
 است که لنین مطرح میکند، تسلیم بدون نبرد و روحیه پرولتاریا را
 خراب میکند، و رزمندگی او را تضعیف میکند. موارد متعددی را
 میتوان مثال آورد که بدون اینکه وضعیت اقتصادی-اجتماعی
 توده‌ها بهتر شده باشد ویا از حدت تضادها کاسته شده باشد، توده‌ها
 پس از شکست یا شکست‌های متوالی در حالت رکود، یاس، سرخوردگی
 و تن‌دادن، بسر برده‌اند. از دیدگاه تاریخی، به شورش‌های بردگان
 و دهقانان ویا قیام‌های کارگران میتوان اشاره کرد. در کشور
 های که سالیان دراز تحت سلطه استعمارگران و امپریالیست‌ها
 قرار داشته‌اند، نمونه‌های دیگری از این حالت را میتوان نشان
 داد. "بدین لحاظ می‌بینیم که چگونه شکست‌های مداوم و سرکوب‌های
 پیوسته در روحیه مبارزاتی توده‌ها و افت جنبش‌های خودبخودی
 توده‌ها موثر می‌افتد. حال چنانچه پیشا‌هنگ نتوانند نقش خود را
 در جهت زدودن حالت یاس و نومیدی توده‌ها ایفا کنند و در این زمینه
 تا شیر مثبت بگذارند ویا اساساً "پیشا‌هنگی وجود نداشته باشد، این
 حالت روحی و مبارزاتی توده‌ها تشدید میشود."

در جامعه ما نیز برخلاف کسانی که این مسئله را درک نمی‌کنند
 و حتی به نوشته‌های لنین و تجربیات جنبش‌های توده‌ای توجهی
 ندارند، شکست‌ها و سرکوب‌های مداوم توده‌های مردم، حالت رخوت
 و سستی، یاس و نومیدی را در جنبش توده‌ای تقویت کرد و روحیه
 مبارزاتی آنها در مدتی معین افت کرد، مقام و متشان سست شد و

حتی به پای سیفیسم کشیده شدند و دیکتا توری حا کم پاییه های سلطه اش را لحظه به لحظه مستحکم کردند تا به آنجا که چندین سال آنچنان شرایطی را بر جا می آید که کم گرا ند که کوچکترین حرکت توده ها را در هر شکل و صورتش در نطفه خفه و سرکوب مینمود. تا تیر سوء چنین جوفا شیستی و مختنقی در روحیه و افکار توده ها زمانی دو چندان گردید که آنان به واقعیت تلخ و تراژیکی وقوف پیدا کردند که شکستشان صرفاً معلول قدرت و زور مندی دشمن نبوده، بلکه بی کفایتی، سستی و خیانت رهبری و رهبران، و پیشا هنگامش نقش تعیین کننده ای داشته است. اگر نخواهیم و یا نتوانیم این تا ثیرات را ببینیم و ریشه یابی کنیم، دچار خشک مغزی و انجماد دماغی شده ایم و آنگاه بدیهی است که نه فقط تفاوتی بین روان شناسی اجتماعی مارکسیستی و روان شناسی اجتماعی مبتنی بر ماتریالیسم مکانیکی قائل نمی شویم، بلکه حتی تا به آنجا پیش میرویم که منکر وجود مقوله ای بنا بر روان شناسی اجتماعی مارکسیستی می شویم و این چیزی بجز ماتریالیسم اقتصادی و ولتاً ریزه کردن ماتریالیسم تاریخی نیست.

یک مارکسیست با بد حالات و روحیات توده ها و نقش عوام مل مختلف از جمله شکستها و پیروزیها را در این مورد به حساب آورد و در نظر گیرد. تا بتواند بد رستی نقش پیشا هنگی خود را ایفا کند. با بد تا تیر شکستها و سرکوبهای پی در پی را بعنوان عاملی در عدم گستردگی جنبشهای خود بخودی و روحیه تسلیم و رضای توده ها، در مدتی معین در نظر گرفت. باید نقش پیشا هنگ را در جهت زدودن این حالت به حساب آورد، و الا نه درک درستی از ماتریالیسم تاریخی و روان شناسی اجتماعی مارکسیستی خواهیم داشت و نه میتوانیم بعنوان پیشا هنگ بر حرکات و جنبشهای توده ای اثری تسریع کننده و جهت دهنده داشته باشیم. اگر پیشا هنگ به عنوان عامل ذهنی نقش تسریع کننده خود را درک نکند و بگوید که با آخره توده ها بپا میخیزند، دیر نمی توان صحبت از پیشا هنگ کرد بلکه پس آهنگ مفلوکی هستیم که همیشه دنباله ر و جنبشهای خود بخودی خواهیم بود.

روشن است که اگر پیشا هنگ وظیفه خود را در این جهت انجام ندهد و نقش تسریع کننده را ایفا ننماید، توده ها تا ابد در این حالت بسر نمی برند، با آخره در مرحله معینی عوامل عینی و رشد و حدت بی سابقه تضادها، بحرانهای اقتصادی و سیاسی، باعث میشوند که سرانجام توده ها به حالت اعتراض و عصیان برخیزند. ما در جا معه

خودمان دیدیم که سرانجام علیرغم عوامل متعددی که بر رکود جنبش توده‌های تا شیرکذا رده بود، سرانجام قدرت مطلقه حکومت در ذهن توده‌ها شکست و علیرغم نقش سرکوب، دیکتاتور و شکست‌های متوالی آن حالت یاس و سرخوردگی، آن حالت بی‌تفاوتی و رضا و آن حالت ترس و تسلیم در هم شکسته شد و دسته‌دسته توده‌های مردم از حالت بی‌تفاوتی بیرون آمدند، "اطاعت برده‌وار" نسبت به ستمگران خود را از دست دادند، حتی عقب مانده‌ترین توده‌ها نیز به مبارزه پیوستند و به عرصه مبارزه آشکار علیه فاشیواستثمار، ستم و سرکوب روی آوردند. و یکبار دیگر صحت نظریات رفیق جزئی در این مورد که مبتنی بر موازین دقیق مارکسیستی بود به اثبات رسید. رفیق جزئی در دوران اختناق نوشت:

"رژیم دیکتاتور علیرغم اعمال خشونت و سرکوب قهری قادر نیست جلوی هرگونه اعتراض توده‌ای را بگیرد، بخصوص هنگامیکه توده‌ها از ستم طبقات حاکم به ستوه آمده باشند..." (۱) و یا "اگر دیکتاتور رژیم ما نند گذشته مطلق شود و توده‌ها بدون هیچ‌سازمان شایسته رهبری کننده بمانند و در یک کلام اگر شرایط ذهنی نتواند بر شرایط عینی اثر بگذارد، در این صورت تضادهای اجتماعی به رشد پنهانی خود ادامه میدهند و در یک موقعیت بحرانی هنگامی که دیگر جان مردم به لبشان رسیده، هنگامیکه ستم و استثمار غیر قابل تحمل شده، هر قدر دیکتاتور خشن باشد، بحران ظهور خواهد کرد و شورشهای کوریا نیمه آگاه‌ها معده را در بر میگیرد" (۲). تا کنون از وضعیت اقتصادی-اجتماعی سطحنا رضایتی توده‌ها در آستانه سالهای ۵۰ و نقش دیکتاتور و سرکوب و مبارزات گذشته مردم و نتیجه این مبارزات بر مسیراتی مبارزه آنها سخن گفته ایم. اکنون به موقعیت، نقش و وظایف پیشا هنگام در آن شرایط و تا شیرمخرب دیکتاتور بر شکل و آگاهی طبقه کارگر می‌پردازیم. ما گفتیم که دیکتاتور تروریستی و عریان حاکم با توسل به قهر و انقلابی میکوشید هرگونه نا رضایتی توده‌ها را در نطفه خفه کند. رژیم پس از سرکوب خونین ۱۵ خرداد، هرگونه حرکتی را از جانب توده‌های مردم با قهر و انقلابی بشدت سرکوب میکرد. حرکات و جنبشهای پراکنده‌ای که در این فاصله تا آستانه قیام صورت میگرفت با سرکوب و انقلابی فرومی‌نشست. اما قهر ضد-انقلابی، قهر انقلابی توده‌ها را برمی‌انگیخت و به مبارزه آنها

خصلتی قهرآ میز می‌بخشید، در این فاصله غالباً "حرکات و جنبشهای مردم‌بهمان شکل جرقه‌وار و پراکنده‌ای که صورت می‌گرفتند، دارای خصلتی قهرآ میز بود. (ما در بخش نخست این نوشته دلیل خصلت قهرآ میز مبارزات توده‌ها را در جوامع نظیر جاسمعه ما نشان دادیم). در کردستان، در میان قشقانیان و در پاره‌ای از روستاها توده‌ها حتی به قهر مسلحانه علیه رژیم متوسل شدند. در شهرها نیز پاره‌ای از حرکات مردم‌به‌شکل قهرآ میز بروز می‌کرد، درهم‌کوبیدن قهرآ میز ماشینهای شرکت و واحد ونیمه‌شورشی که همراه با آن پدید آمدند. بی‌انگرنای رضایتی و نفرت مردم از رژیم حاکم بود. مبارزات کارگران نیز در بسیاری موارد از آنجا شیکه با قهر ضد انقلابی رژیم برخورد می‌کرد خصلتی قهرآ میز بخود می‌گرفت و این همه ناشی از این بود که رژیم ابتدائی‌ترین حقوق و آزادیهای توده‌های مردم و فعالیت مسالمت‌آمیز را از آنها سلب کرده بود. روشن است که در یک چنین شرایطی مبارزه سیاسی ارجحیت و اولویت یافته بود. رژیم با درهم‌کوبیدن قهرآ میز نیروهای مخالف خود، انحلال همه سازمان‌های مترقی، سیاسی و صنفی، سلب کلیه آزادیها و حقوق دموکراتیک توده‌های مردم، دیکتاتوری نظامی-فاشیستی، تروریستی و آشکار خود را برقرار ساخته بود. رژیم حتی تا بدانجا پیش رفته بود که کارگران نیز که در جهت خواسته‌های صنفی خود دست به حرکت می‌زدند در بسیاری موارد با قهر ضد انقلابی سبانه‌ای سرکوب می‌کرد و حتی به کشتار آنها می‌پرداخت. آرگانهای سرکوب رژیم که به آخرین تجربیات سرکوب امپریالیستی مجهز شده و توسط امپریالیستها با زساز و تقویت شده بودند، همراه با یک شبکه وسیع و کم‌نظیر پلیسی-جاسوسی، تمامی سازمانها، گروهها و نیروهای انقلابی و مترقی را یکی پس از دیگری متلاشی می‌کرد. رژیم به سادگی محدوده‌های قانون بورژوائی را که هنوز برای عده‌ای قابل قبول بود، نقض کرده بود. در چنین شرایطی ضرورت و تقدم مبارزه سیاسی مطرح می‌شد. این مسئله بویژه از دیدگاه تشکل و آگاهی پرولتاریا قابل بررسی و تامل است. سلب ابتدائی‌ترین حقوق و آزادیهای سیاسی، مخرب‌ترین و بدترین نتایج برای پرولتاریا ببار آورد. این امر یکی از موارد اساسی است که مانع تشکل و آگاهی طبقه کارگر می‌شد. زمانی که طبقه کارگر نتواند آزادانه در اتحادیه‌ها و سندیکا‌های خود متشکل گردد، می‌توان حدس زد که این امر تا چه حد بر مسیر تکامل، تشکل و آگاهی طبقه

کا رگرتا شیر میگذارد، اهمیت این مسئله بدان حد است که لنین می‌نویسد: "این اعتقاد که مبارزه طبقاتی واحد الزاماً باید مبارزه سیاسی و اقتصادی را در خود جمع داشته باشد جزء پوست و گوشت سوسیال دموکراسی بین‌المللی شده است، اما بعد، تجربه تاریخ گواه آنکارناپذیری است برای آنکه فقدان آزادی سیاسی و یا محدود ساختن حقوق سیاسی پرولتاریا، همواره این امر را که مبارزه سیاسی در درجه اول قرار داده شود، ضروری میسازد." (۱) آنچه که لنین در اینجا مطرح میکنند در عین حال پاسخی است به آنکه اکنون میستهای ما که درک درستی از مبارزه طبقاتی و نقش مخرب دیکتاتوری ندارند، چرا لنین بر مبارزه سیاسی و تقدم آن در شرایط فقدان آزادی سیاسی و حقوق سیاسی تاکید دارد؟ به این علت که پرولتاریا بیش از همه به آزادی و دموکراسی، به نهادهای دموکراتیک نیاز دارد تا بتواند متشکل و آگاه شود. لنین در همین رابطه می‌نویسد: "اما میلیونها کارگر نمی‌توانند متحد گردند، اگر دولت پلیسی اتوکراتیک تملی می‌تینگها را ممنوع اعلام نماید، تمامی روزنامه‌ها و انتخابات شوراها را کمری را ممنوع کند، آنها برای متحد شدن بایستی این حق را کسب کنند که هر نوع اتحادیه‌ای تشکیل دهند، بایستی برای متحد شدن آزادی داشته باشند. آنان میباید آزادی سیاسی کسب نمایند. آزادی سیاسی بیکیاره توده کارگر را از فقر نخواهد رها کند، اما به آنها سلاحی میدهد که توسط آن با فقر مبارزه کنند و هیچ وسیله دیگری وجود ندارد، و هیچ وسیله دیگری نیز برای مبارزه علیه فقر وجود ندارد، بجز اتحاد خود کارگران، اما میلیونها نفر نمی‌توانند متحد شوند، مگر اینکه آزادی سیاسی وجود داشته باشد." (۲) و یا در جای دیگر می‌نویسد: "جمهوری دموکراتیک و حق رای عمومی پیشرفتی بی‌اندازه مترقی در مقایسه با فئودالیسم محسوب میشود. آنها به پرولتاریا این امکان را داده اند که به وحدت و انسجام کنونی اش نائل آید و آن صفوف مستحکم و منضبط را شکل میدهد که دست به مبارزه‌ای سیستماتیک بر علیه سرمایه‌داری بزنند... جمهوری بورژوازی، پارلمان، حق رای عمومی، همگی بیانگر پیشرفتی عظیم از نظرگاه تکامل جهانی جامعه است... بدون پارلمانتاریسم، بدون یک سیستم انتخاباتی، این تکامل طبقه کارگر امکان پذیر

۱- لنین - "اعتراض سوسیال دموکراتهای روسیه".
 ۲- لنین - کلیات، جلد ۶ - صفحه ۳۹۶ - مقاله به روستائیان فقیر.

نمیشود". (۱) (تا کیدا زما ست). این است نقشی که نهاد های دموکراتیک و حتی دموکراسی دروغین بورژوازی در امر شکل و آگاهی پرولتاریا بازی میکنند و بالعکس نقش مخربی را که سلب حقوق و آزادی های سیاسی و دیکتاتوری ایفا میکند. البته باید در نظر داشت که هنوز در دوران لنین حکومت های فاشیستی با اعمال دیکتاتوری تروریستی و آشکار پدید دنیا مده بود، و هنوز دیکتاتوری های نظامی- فاشیستی که بویژه پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای تحت سلطه و وابسته حاکم شدند، و ابتدائی ترین حقوق توده ها را از آنها سلب کردند، و تنها به قهرضدا انقلابی برعلیه آنها متوسل شدند، بوجود دنیا مده بود. بنا بر این با توجه به شرایط جدید و اشکال دیکتاتوری های نوین باید به گفتار لنین توجه داشت. بهر حال، رژیم نظامی- فاشیستی شاه بدترین نتایج را در این زمینه به بار آورد. رژیم با توسل به اعمال قهرضدا انقلابی و سلب ابتدائی ترین حقوق و آزادی سیاسی توده های مردم، تا حد زیادی مانع شکل و آگاهی توده ها شده بود و یا شدیداً آنرا محدود کرده بود، در سطح پیشاهنگ نیز در چنین شرایطی سردرگمی و بلاتکلیفی حاکم بود. نیروهای مبارز و انقلابیون مارکسیست- لنینیست مدام زیر ضربات پلیس قرار داشتند و در نطفه های ترین شکل شکل خود متلاشی می شدند. توره های گسترده پلیسی تمام انقلابیون و مبارزینی را که بر استی قصد مبارزه داشتند، بدام می انداختند، گروهها و سازمانها بی وجود می آمدند و ولی نه حتی قبل از ایجاد ارتباط با توده ها بلکه در ابتدائی ترین تجمع گروهی و محفلی خود کشف و وحشیانه سرکوب میشدند. (۲) گروهها و سازمانها را که در آن زمان پدید می آمدند به دودسته میتوان تقسیم کرد: یک دسته آنهائی بودند که بمنظور بقاء خود از هرگونه گسترش تشکیلاتی و ارتباط توده ای صرف نظر میکردند و پس از مدتی بی حرکتی و سکون آنها باعث میشد که از درون بگرددند و متلاشی شوند و یا بدست پلیس گرفتار آیند. نمونه های آن پروسه ساکا و غیره بود. در حقیقت این گروهها بیشتر محافل روشنفکری بودند تا یک گروه و سازمان سیاسی. دسته دوم آن گروهها و محافل بودند که در جهت ارتباط و پیوند با توده ها و گسترش تشکیلاتی بر می آمدند، اما در همان قدم های نخستین بدام پلیس می افتادند. ما حتی یک نمونه هم سراغ

۱- لنین - کلیات، جلد ۲۱، ص ۴۸۲.

۲- پاسخ به فرصت طلبان - مومسی.

ندا ریم که یک گروه سیاسی در آن شرایط توانسته باشد با شیوه‌های
 مرسوم سنتی، به مبارزه خود ادامه دهد، با توده‌ها پیوند برقرار
 کند و با این وجود به حیات سیاسی خود ادامه داده باشد. سازمان‌های
 سنتی که با شیوه‌های فرم‌مبستی و شعارهای کهنه خواستار حکومت
 مشروطه و قانونی‌شاه بودند، در برابر دیکتاتورهای فاسد رنج‌ناک و
 سیاست‌خفگان پلیسی بکلی ناپدید شده بودند و همراه با آن اصولاً
 مشی آنها نیز بی‌اعتبار شده بود. شرایط نوین، شعارهای جدید و
 آنچنان اشکال سازمانی و مبارزاتی را می‌طلبید که جوابگوی
 تاکتیک‌های مبتنی بر قهر فاشیستی هیئت حاکمه و دیکتاتوری حاکم
 بر جامعه باشد. حزب توده که مشرف‌فرم‌مبستی و خیانتکاری رهبران
 آن، ضربات مهلکی به جنبش کمونیستی وارد آورده بود، بکلی متلاشی
 شده بود و از تلاشی آن دوگرایش متفاوت نسبت به حزب پدیدآمده
 بود، یک گرایش شکست و ناکامی حزب را نه در خط مشی فرم‌مبستی
 بلکه در خیانت رهبری آن میدانست و از این رو خواستار تغییر سر
 رهبری آن و احیای حزب بودند. گرایش دیگر حزب توده را اساساً یک
 جریان انحرافی میدانست و خواستار ایجاد یک حزب انقلابی بود.
 این مسئله را صف‌بندی جنبش‌های کمونیستی در سطح جهانی، صف-
 بندی بین دو خط مشی ویزوویستی و روشنفکری و خط مشی‌ای که در آن
 زمان چین طرفدار آن بود، تسریع کرد. سازمان انقلابی حزب توده
 که در آن زمان خود را بعنوان سازمانی با خط مشی انقلابی معرفی
 میکرد، بدون توجه به شرایط اقتصادی-اجتماعی جامعه ما،
 بدون درک تغییراتی که پس از فرم‌درایران صورت گرفته بود،
 در فکر پیاده کردن قالبی انقلاب چین بود. این سازمان در عمل
 نشان داد که تنها کلمه "انقلابی" را با خود دیدک میکشد، اما در
 اساس روی دیگر سکه فرم‌مبست حزب توده است. عده قلیل دیکتاری
 نیز پس از شکست حزب توده و برقراری اختناق، بفریب زنگشت به
 "اصول" افتادند و به خانه‌های خود بازگشتند تا اصول مارکسیسم-
 لنینیسم را که حزب توده نادیده گرفته بود، یا آنها را تحریف کرده
 بود، از نو فراگیرند (پروسه). بنا بر این در داخل ایران بحرانی
 بر جنبش کمونیستی حاکم بود، بحرانی که عدم پیوند با توده‌ها،
 ناتوانی در پاسخ‌گوئی به مسائل مبرمی که جنبش در شرایط نوین با
 آن روبرو بود، و نیز مشی پورتونیستی حزب توده و خیانت رهبران
 آن که تا تیربسیار منفی بر جنبش گذاشته بود، شالوده آن بودند.
 نه هیچ‌گونه رابطه سازمانی و پیوند محکمی بین عناصر و محافل
 مارکسیست-لنینیست وجود داشت و نه هیچ‌گونه رابطه‌ای بین

این محافل و توده‌های مردم، بویژه که سیاست‌های حزب توده باعث شده بود که اعتماد توده‌ها تا حد زیادی نسبت به پیشاهنگ سلب شود. رابطه بین توده و پیشرو، محافل مارکسیستی و طبقه کارگر، در زمره یکی از مسائل بسیار مهمی بود که نیروهای انقلابی در پی تحقق آن بودند و فقدان این رابطه و پیوند، حادثه‌ترین مسئله جنبش بود. رفیق امیر پرویز پویان این واقعیت و این نیاز به ارتباط را در شرایط خفقان و سرکوب پلیسی به بهترین وجه جمع‌بندی میکند: "تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هرگونه رابطه مستقیم و استوار با توده‌های خویشند، مانده همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه همچون ماهیهای کوچک و پراکنده‌ای در محاصره تمساحها و مرغان ماهیخوار بسر میبریم. وحشت و خفقان و فقدان هر نوع شرایط دموکراتیک رابطه ما را با مردم خویش دشوار ساخته است. حتی استفاده از غیر مستقیم‌ترین و در نتیجه کم‌ثمرترین شیوه‌های ارتباط نیز آسان نیست. برای اینکه پا بداریم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را بوجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده خویش ارتباط مستقیم و استوار بوجود آوریم." (۱) در این شرایط فشار و اختناق رژیم و سیاست پلیسی آن، ضعف، ناتوانی و بی‌اعتباری پیشاهنگ، و نیز فروکش کردن جنبشهای خودبخودی و تغییراتی که با فرم صورت گرفته، انباشته شدن صفوف کارگران از دهقانانی که بتازگی روانه شهرها شده بودند و غیره، همه دست بدست هم داده و ارتباط بین طبقه کارگر و توده‌های مردم را با گروهها و محافل مارکسیستی بکلی قطع کرده بود. پس از یکسوادامه مبارزه رهائی بخش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری در سطح نیروهای خلقی با بن بست روبرو بود. از سوی دیگر جنبش کارگری و جنبش کمونیستی در درون با بحران روبرو بود. خلاصه بحرانی پدید آمده بود که محصول شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه و ضعف جنبش در مقابل مشخص با این شرایط و پیدا کردن راه و روش انقلابی برای خروج از آن بود.

اینک باید به این مسائل پاسخ داده میشد که برای پیوند گروهها و محافل مارکسیستی، برای جمع‌آوری آنها حول یک سازمان و یک محور، سازماندهی نوین، ارتباط توده و پیشاهنگ، ترسیم خط فاصلی بین فرمیسم و مارکسیسم - لنینیسم انقلابی، مبارزه با

۱- ضرورت مبارزه مسلحانه - رفیق امیر پرویز پویان.

دیکتا توری و تداوم مبارزه، ضدامپریالیستی، تلاش در جهت تسریع درهم کوبیدن اعتقاد به شکست ناپذیری دشمن، خدشه دار کردن قدر قدرتی هیئت حاکمه در ذهن توده ها، محو آثار بدبینی نسبت به پیشاهنگ، ایجاد زمینه های ارتباط توده های در سطح گسترده و بالاخره ایجاد سازمانی از انقلابیون حرفه ای که در شرایط خاص آن زمان ادامه کاری داشته باشد و بتواند دلایل منقطع مبارزه را پیش برد، یعنی در حقیقت بتواند در مقابل دیکتا توری سهمگین و سرکوب مطلقاً "قهرآمیز" آن ایستادگی کند، باقی بماند و رشد کند، چه باید کرد؟ پاسخ همه این مسائل در دستور روز قرار گرفته بود، دهها گروه و سازمان شیوه ها و روشهای متعددی را به خدمت گرفتند، بهره شیوه های متوسل میشدند، بهره سا زماندهی و می آوردند، بهره کتابی و تجربه ای متوسل میشدند تا پاسخ چه باید کرد خود را بیا بندند، غافل از اینکه اگر تکرار الگو و تجربیات خلقها و جنبش های انقلابی طبقه کارگر و کاربردها را رکیسم - لنینیسم بطور مکانیکی میتوانست جوابگوی مسائل باشد، بسیاری از مشکلات آسان شده بود، ما رکیست - لنینیست ها میبایستی با فرار از راه قرار دادن تئوریهای عمومی مارکسیستی - لنینیستی به تحلیل شرایط مشخص جامعه بردا زند و با بهره گیری از تجربیات انقلابی خلقها، آن اشکال، روشها و شیوه ها را برگزینند و بکار بندند که متناسب با شرایط مشخص جامعه با تدوینها مرآگاه کردن و تشکل توده ها و تداوم مبارزه مدد رسانند. روشن است که از دیدگاه ما امر تشکل و آگاهی توده ها و قبل از همه طبقه کارگر و طبقه همیشه پیشاهنگ است و در آستانه سالهای ۵۰ نیز که هنوز موقعیت انقلابی فراهم نبود، بیشترین انرژی میبایست به این امر اختصاص یا بدو تمام شیوه ها، اشکال و روشهای مبارزه نیز در خدمت آن قرار گیرد، اما همانگونه که میدانیم، پیشاهنگ این وظیفه خود را با شیوه های مختلف انجام میدهد، اشکال و شیوه های مبارزاتی و تاکتیکی که پیشاهنگ اتخاذ میکند در شرایط مختلف تغییر میکنند و آن اشکال و شیوه ها و آن تاکتیکیها برگزیده میشود که با شرایط مشخص موجود متناسب باشد و مسئله مورد اختلاف ما با آنان که درکی از اتخاذ تاکتیکیها و شیوه ها و اشکالی که پیشاهنگ برای انجام وظایف دائمی خود، در شرایط مختلف برمیگزینند، ندارند و به شرایط مشخص تکیه نمیکنند، از همین جا آغاز میشود.

اختلاف ما با این رفقا در این است که ما معتقدیم در هر شرایطی باید تاکتیکیها را اتخاذ شود که با شرایط مشخص موجود تطبیق کند، پیشاهنگ را در اجرای وظایفش یا ریسا ندو جهت

تکامل عینی را تسریع کند و نه اینکه به انتظار شرایط بنشینیم تا آن شرایط بر تکتیکهای ما منطبق گردد.

در اینجا صحبت از این نیست که پیشا هنگام بتواند وضعیت عینی را دگرگون کند، بلکه مسئله بر سر مناسب ترین تاکتیک و نقش عنصر پیشرو در جهت سرعت بخشیدن به روند عینی در حال گسترش و انجام وظایف دائمی و همیشگی است. بنا بر این در شرایطی که هنوز موقعیت انقلابی فراهم نیست، ابتدائی ترین حق و آزادیهای مردم سلب شده باشد، با این وجود پیشا هنگام باید بیشترین انرژی را به ارتقای مردم اختصاص دهد، و آنها را برای لحظات قطعی آماده سازد. بنا بر این سخن پلخانوف کاملاً بجاست که میگوید:

"ما نمیخواهیم و نمی توانیم کسی را گول بزنیم. همه میدانند که چه اشکالات و چه اذیت و آزارهایی امروز در کشور ما در انتظار مروجین و مبلغین قرار دارد. ما در این مشکلات نباید مبالغه کرد. امروزه هر نوع کار انقلابی بدون استثناء در کشور ما از طریق تعقیب و آزار پلیس، بسیار دشوار صورت میگیرد. ما این بدان معنا نیست که ترور سفید به هدف خود نائل آمده است، یعنی آشوب را ریشه کن کرده است. کنش مستلزم واکنش است، تعقیب و آزار فداکاری را پدید می آورد و مسئله این نیست که حکومت چه گامهای ارتجاعی در این جهت برداشته است، انقلابی همیشه قادر خواهد بود که آنها را از سر راه خود بردارد. تنها لازم است که او انرژی لازم را به این منظور اختصاص دهد." (۱)

اما این بدان معنا نیست که اسلوب، اشکال و روشهای تبلیغ و ترویج ابدی هستند و همیشه باید بر اساس الگوهای از پیش پرداخته شده حرکت کرد، بلکه شیوههای تبلیغ و ترویج سازماندهی تودهها در شرایط مختلف زمانی و مکانی و با توجه به مجموع شرایط تاریخی مشخصی تغییر میکنند. ما در بخش جداگانه ای مجدداً در مورد این مسئله بحث خواهیم کرد. بنا بر این علیرغم اینکه دیکتاتوری نظامی - فاشیستی شاه حتی روی استبداد تزار را سفید کرده بود، اما انقلابیون میبایستی به امر سازماندهی، تشکل و آگاهی تودهها بپردازند و همه بر سر این مسئله توافق داشتند، اما اشکال در یافتن تاکتیکهایی بود که این وظیفه را با توجه به شرایط مشخص به بهترین وجه انجام دهد، اما کدام اسلوب یا شکل و شیوه مبارزه

۱- منتخبات آثار فلسفی، جلد اول، صفحه ۳۴۵ - پلخانوف.

از همه مناسبتراست؟ رفیق له‌دوان پاسخ میدهد:
 "یک اسلوب یا شکل مبارزه را تنها هنگا می‌میتوان بهترین
 و عاقلانه‌ترین اسلوب یا شکل دانست که کاملاً ضروریات یک
 موقعیت مشخص را ارضاء کند، هنگا می‌که کلاً "متناسب شرایطی است
 که در آن بکار میرود، هنگا می‌که ممکن می‌سازد که نیروهای مترقی
 و انقلابی را بر سر همت آورد و به عمل وادارد، هنگا می‌که یک بهره
 برداری از نقاط ضعف دشمن را ممکن می‌سازد و بخاطر تمام این
 دلایل میتوانند بزرگترین موفقیتها را با در نظر داشتن تناسب
 قوای موجود در هر لحظه ممکن سازد". (۱)

بدین لحاظ در شرایط سالهای ۵۰ با توجه به مجموع شرایط
 حاکم بر جنبش، نارضایتی نسبی توده‌ها و رشد تضادها، سرکوب
 مطلقاً قهراً می‌توده‌ها (سرکوبی که غالباً به مبارزات توده‌های
 مردم‌خصلتی قهراً می‌می‌بخشد) سلب ابتدائی‌ترین حقوق و آزادیهای
 سیاسی مردم، ممنوعیت و سرکوب هرگونه شیوه‌های علنی و قانونی
 مبارزه، انحلال تمام می‌سازمانهای سیاسی و صنفی، اولویت مبارزه
 سیاسی، شکست فعالیتها و مخفی‌به‌شیوه‌های سنتی، تاثیر مبارزات
 پیروزمند خلقها از طریق توسل به اشکال و شیوه‌های قهراً می‌ساز،
 همه این عوامل تبلیغ مسلحانه را بعنوان شکلی از اشکال تبلیغ
 در جنب اشکال و شیوه‌های دیگر مبارزه و به عنوان وسیله‌ای مناسب
 در دستور قرار داد و گروهها و محافل مختلف هر یک به شکلی و در
 سطحی آنرا بکار گرفتند. واقعیت اینست که تا کتیک تبلیغ
 مسلحانه در شرایط مشخص تاریخی ایران یکی از تاکتیکهای بود
 که از کارائی لازم برخوردار بود و میتوانست نقشی قطعی ایفا کند.
 ضرورت اتخاذ این تاکتیک، ریشه در شرایط اجتماعی، سیاسی و
 تاریخی جامعه داشت. تبلیغ مسلحانه یکی از تاکتیکهای بود که
 با توجه به شرایط مشخص جامعه، از بردسراسری تبلیغی برخوردار
 بود. این تاکتیک توانست نیروهای مترقی و انقلابی را به عمل
 انقلابی بکشانند و با توجه به تناسب قوا و موقعیت هیئت حاکمه تا
 همان حد که ممکن بود از نقاط ضعف دشمن استفاده کند و هما‌نگونه
 که امروز نتیجه آنرا می‌بینیم، علیرغم اشتباهاتی که در نحوه
 اعمال این تاکتیک صورت گرفت و ما در جای خود با این اشتباهات
 خواهیم پرداخت، آن سازمانها و تاکتیک را بکار
 گرفتند، از بهترین موقعیت در سطح جامعه برخوردارند. ایسن

تا کتیک محصول ضرورتها و شرایط مشخص حاکم بر جا معه و جنبش در مقطعی خاص بود. از این روساخته و پیرداخته ذهن روشنفکران انقلابی نبود، تئوریسینهای سازمان، تئوری مبارزه مسلحانه و نقش تبلیغی آنرا اختراع نکردند بلکه شرایط حاکم بر جا معه در مقطعی مشخص تدوین این تئوری را اجتناب ناپذیر ساخت و از آنجا شد که این تئوری بر خاک حاصلخیزی فرو ریخت، از فردای آغاز مبارزه مسلحانه گروه گروه از ما رکیست - لنینیستهای انقلابی نقش و کارآئی تبلیغ مسلحانه را پذیرا شدند. این تاکتیک نیروهای انقلابی را به عمل انقلابی واداشت و سراسر جا معه را تحت تاثیر قرار داد. بنا بر این در ضرورت و درستی اتخاذ این تاکتیک نمی توان تردید کرد، اگر بتوان ایرادی بر آن گرفت در نحوه و شیوه استفاده از آن، و پیربها دادن به نقش آن بوده است. این تاکتیک در شرایطی که موقعیت انقلابی وجود نداشت کلاً "می با یستی در خدمت پایه سازی سیاسی" قرار گیرد.

اما آنان که شرایط مشخص و نقش این تاکتیک را درک نکردند و از همان آغاز علم مخالفت را بر علیه سازمان برافراشتند، در برابر طوفانی که وزیدن گرفته بود جا روب شدند و امروز نیز علی رغم تمام ادعاها و کارسیسی - تشکیلاتیشان، وضعیتشان به مراتب اسفانگیزتر از گذشته است (به نمونه های طوفان، سازمان انقلابی و حزب توده و... توجه کنید).

باری، ما تا کنون با توجه به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر جا معه، موقعیت توده ها، رشدنا رضایتی و حادت تضادها، خصلت قهرآمیز بودن مبارزه توده ها، تاکتیک توسل به قهر هیئت حاکمه، نقش دیکتاتوری و سرکوب و نیز شکستهای پی در پی در حرکات و جنبشهای توده های و روحیه مبارزاتی آنها، روند عینی و روبه گسترش مبارزه توده ها، وضعیت پیشاهنگ، شرایط و زمینه های عینی که تبلیغ مسلحانه را امری ضروری ساخت، نشان دادیم و دیدیم که تاکتیک تبلیغ مسلحانه فی نفسه در شرایط مشخص جا معه تاکتیک درست و بجائی بود که اتخاذ شد. حال اگر کسانی هستند که نقش و کارآئی این تاکتیک را منکر میشوند و یا در درستی اتخاذ آن تردید دارند و یا اساساً "تاکتیک تبلیغ مسلحانه را از نظر تئوریک نا درست تشخیص میدهند، این وظیفه آنهاست که استدلالات صریح و قطعی خود را در این مورد ارائه دهند. ما به بررسی این مسئله پرداخته ایم تا خط و مرز صریح و روشنی میان مارکسیسم - لنینیسم انقلابی با هرگونه تحریفات ایورتونیستی که بویژه امروز

در رابطه با گذشتهء سازمان مد شده است ترسیم کنیم :
 ما در همان حال که بر ضرورت وصحت تاکتیک تبلیغ مسلحانه
 تا کیداریم، با نحوهء استفاده از این تاکتیک و انحرافات
 تئوریک و عملی سازمان نیز برخورد میکنیم. اگر ما امروز به نقد و
 بررسی تبلیغ مسلحانه میپردازیم و با اشتباهات و چپ رویه های
 گذشتهء سازمان برخورد میکنیم، در همین جا لازم میدانیم که خط
 و مرز مشخصی بین خود با رفتار میسستها و دگما تیستهای رنگارنگ که
 بکلی نقش تبلیغ مسلحانه را منکر میشوند، ترسیم کنیم، زیرا که
 باید به یک تجربهء تاریخی که در سرا سر جنبش کمونیستی در برخورد
 با نقش سلاح وجود داشته، توجه داشته باشیم و بدانیم که انتقاد از
 نقش سلاح، چگونه، توسط چه کسی و در خدمت چه اهدافی صورت
 میگیرد، اگر نیروهای انقلابی علیه هرگونه انتقادی، قهر را
 امری ضروری میدانند، اپورتونیستهای تسلیم طلب، سازشکار و
 خیانت پیشه همیشه از موضع پایداری سیفیستی و در هرگونه قهر انقلابی
 حرکت میکنند. امروز نیز بر نوشت تبلیغ مسلحانه و خط مشی گذشته
 سازمان، از این تجربهء تکرار شوندهء تاریخ در سازمان نمانده است
 و ما بخواهیم تجلی آنرا در سیاستهای مخالفین سازمان، در ردای شکال
 قهرآمیز مبارزه بطور کلی، در توجیها تا اپورتونیستی و سازشکارانه
 آنها حتی در درون سازمان آشکارا می بینیم .

۳- استراتژی و تاکتیکها بطور عام - تاکتیک محوری بطور خاص

ما در بخش گذشته در بارهٔ ضرورت تاکتیک تبلیغ مسلحانه سخن گفتیم. پیش از آنکه این بحث را ادامه دهیم، لازم است مقسولات استراتژی و تاکتیکها بطور عام و تاکتیک محوری را بطور خاص بررسی کنیم:

استراتژی و تاکتیک در آغاز مقولات علم جنگ بوده اند، سرآمد استادان علم جنگ کلوزه ویتس ژنرال پروسی با بررسی جنگهای ناپلئون بناپارت به قوانین هدایت جنگ دست یافت و نخستین بار را و بود که جنگ را ادامه سیاست دانست.

الف- استراتژی و تاکتیک چیستند؟

"یکی، تئوری استفاده از جنگ برای هدف جنگ است. دیگری تئوری استفاده از نیروهای نظامی در جنگ است" (کلوزه ویتس) (۱). بدینسان از یکسو هر جنگی هدفدار است - هدف آن نابودی دشمن است. از سوی دیگر هر جنگی دارای حامل جنگ است (نیروهای نظامی). تکالیف استراتژی و تاکتیکها عبارتند از استفاده از حامل جنگ در جنگ و از جنگ برای هدف جنگ، پس جنگ میانجی حامل جنگ (نیروهای نظامی) و هدف جنگ (نابودی دشمن) است. یعنی جنگ پدیده‌ای فی نفسه نیست. در بررسی هر جنگی قبل از هر چیز باید پرسید: کدام نیروها می‌جنگند و برای چه می‌جنگند؟ بنا بر این هرگاه در جنگی تاکتیکهای وابسته به استراتژی اتخاذ نشوند، آنگاه از جنگ برای هدف جنگ استفاده نشده است. تاکتیکها وابسته به استراتژی‌اند، حتی تاکتیکها شی را میتوان برگزید که گرچه برای نیروهای خودی لطیفات سخت تری ببار می‌آورند، اما برای هدف جنگ سودمندترند. نمونه‌های متعددی را میتوان مثال آورد، از جمله جنگهای ناپلئون در ایتالیا، جنگ سوئز (۱۹۷۳) و غیره. ناپلئون نیروهای نظامی را بشکل توده‌ای متمرکز می‌کرد، توپخانه سنگین را بکار می‌گرفت و میکوشید تا دشمن را پراکنده کند. سپس از همه سو تاخت می‌آورد، ضربه می‌زد و پیروز میشد. بنا بر

۱- توبی کلیف - لنین، جلد ۱ - بخش استراتژی و تاکتیکها.

این می بینیم که قانومندی هدایت جنگ را با یددروا بستگی تا کتیکها به استراتژی و در درجه تکامل تا کتیک با زشناخت استراتژی خود مجموعه تا کتیکهاست، اما با یددروا شدت که استراتژی مجموعه ساده تا کتیکها نیست بلکه مجموعه مرکب و پیچیده آنهاست. تا کتیکها را با یددروا درجه تکامل و وابستگی شان به استراتژی با زشناخت و ارزیابی کرد. اگر جز این باشد بر مجموعه تا کتیکها آنا رشی حاکم خواهد بود.

ما توتسه دون با مقولات استراتژی و تاکتیک همه جانبه تراز کلوزه ویتس برخورد کرد. از نظر او استراتژی علم آن قوانین هدایت جنگ است که بروضعیت کلی جنگ مسلط اند و تاکتیک هم آن قوانین هدایت جنگ است که بروضعیت جزئی جنگ حاکم اند. ما توتسه دون میگوید: "ما قوانین رهبری (هدایت) جنگ از خود جنگ بر نمی خیزند. چه عواملی قوانین رهبری جنگ را تعیین میکنند؟ زمان، مکان و خصلت جنگ" (۱). از این سه عامل که ما توتسه دون بر می شمارد، عامل سوم از آن دو برتر است. خصلت عادلانه یا ناعادلانه بودن جنگ بر قوانین رهبری جنگ اثری قاطع میگذارد. در یک جنگ عادلانه "خلقی کوچک قدرتی بزرگ را شکست توانداد، ارتشی ضعیف تر بر ارتشی نیرومندتر و سازمان یافته تر چیره تواند شد" (انگلس) (۲).

جنگ کردستان نمونه ایست بارز: قدرتی بزرگ به خلقی کوچک حمله ور شد، ارتشی نیرومند و سازمان یافته با نیروهای مسلح سازمان نیافته و ضعیف برخورد کرد. اما نتوانست بر توده های کرد پیروز شود و آنها را شکست دهد. چرا؟ پیشمرگها عملیات چریکی را آغاز کردند، سپس به عملیات اپراتیو دست زدند، توده های کرد با شکل گوناگون مقاومت کردند، اعتماد بهای نشسته و نما پشهای مسلحانه یا سلامت آمیز بر پا شد. مردم پیشمرگها را پناه و یاری دادند، دشمن را تحقیق و تضعیف کردند. مجموعه این روشها و اشکال مبارزه دشمن را به ستوه آورد. آنگاه عملیات گسترده تر آغاز شد، جنگهای مانسوری و موضعی کوچک، همراه با قیامهای شهری نیروی دشمن را به عقب نشینی وادار کرد، و پیروزی نسبی برای خلق کرد ببار

۱- ما توتسه دون - مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین.
 ۲- به نقل از جیاب "مسلح کردن توده ها و تشکیل ارتش خلق" ص ۹

آورد. انگلس گفته است "مردمی که میخواهند استقلال خود را بازیابند یا بدبیدار شوند، روشهای رایج جنگی قناعت نکنند. قیامهای انقلابی، جنگهای انقلابی، حضور چریک در همه جا." (۱) چنین است را ز پیروزی توده‌های کرد.

باری، جنگها تنها شکلی معین از مبارزه طبقاتی اند، هنگامی که مفاهم استراتژی و تاکتیک از عرصه بازشناسی جنگ به عرصه مبارزه طبقاتی و انقلاب منتقل شدند، پیچیده‌تر، ژرف‌تر و همه‌جانبه‌تر شدند و ما از این نقطه آغاز می‌کنیم؛ پیدایش و تکامل صنعت ما نوفاکتوروسپس فابریک‌ها توسعه و سائل ارتباط و پیدایش بازار جهانی، بورژوازی را رشد داد و به آن امکان داد که بمثابه طبقه‌ای نوین و پیشرو در برابر اشرافیت زمینیان و استادکاران اصناف بایستد. تکامل نیروهای مولد نوین که بورژوازی نماینده آن بود مستلزم نابودی امتیازات فئودالی و صنفی بود. همه انقلابهای بورژوازی آن قید و بندهایی را نشانه گرفته که مانع تکامل نیروهای مولده، مانع توسعه بازار داخلی و تکامل بازار جهانی بود. بورژوازی با دردسست گرفتن ارگانهای اقتدار کوشید این قید و بندها را کنار زند. بورژوازی انگلستان به فرم پارلمانی دست زد، سیستم گمرکی کهنه را یکسره دگرگون کرد و قوانین غله را لغو کرد... و بورژوازی فرانسه نهادهای فئودالی را یکباره داغان کرد و سرمایه را بر تخت نشاند.

اما بورژوازی را همواره سایه‌های دنبال می‌کرده است: پرولتاریا، بورژوازی "برابری" (حقوق ناب) میخواست، پرولتاریا درفش برابری اقتصادی و اجتماعی را برمی‌افراشت بورژوازی نابودی امتیازات فئودالی و صنفی را طلب میکرد، اما پرولتاریا تا نابودی مالکیت خصوصی، پیش میرفت، پرولتاریا محصول جامعه نو و خودنیروی اصلی درانهدامنهاش آن بود. بدین لحاظ بورژوازی پیوسته به‌سازش با طبقات استثمارگر کهنه کشیده میشد و در اتحاد با آنان علیه پرولتاریا برمی‌خاست تا آنکه خود به طبقه‌ای متعلق به‌جا معه کهنه بدل شد (۲) زمانی فرا رسید، که نظم بورژوازی دیگر شایسته مزبله تاریخ نشد و

۱- به نقل از همان کتاب

۲- به نوشته‌های انگلس (طبقات لازم‌وزاید جامعه "و" پیرامون انحطاط فئودالیسم و اعتلای بورژوازی) مراجعه شود.

بورژوازی رسالت تاریخی - جهانی خود را از دست داد . هدف بورژوازی کنا رزدن سدها و بندهای نظم کهنه و بدست گرفتن ارگانهای اقتدار بود ، اما بنیان نظم اجتماعی موجود یعنی مالکیت خصوصی برای ، بورژوازی مقدس بود ، از این رو شعار بورژوازی همواره حفظ نظم بوده است و هنگامی که بورژوازی خود آنچه را که میخواست بدست آورد ، یکسرقا نونگزام شد ، یعنی نه تنها حفظ پایه های نظم اجتماعی را مطرح میکرد بلکه پاسدار نظام سیاسی هم شد .

بورژوازی در شرایطی که سرمایه "دموکراتیک" حاکم است ، به مبارزه اقتصادی کارگران تن میدهد ، حتی مبارزه سیاسی و قانونی را میپذیرد (سیاست تریدیونیونیستی و پارلمانتاریستی) اما سوء قصد به نظم را تحمل نمیکند و به خشونت و سرکوب روی میآورد اما سرمایه "دموکراتیک" هم آخرین کلام بورژوازی است و آستان سرسخت نبرد طبقاتی ، چرا که بورژوازی به هدف نهائی خود از مبارزه طبقاتی (بدست گرفتن ارگانهای اقتدار) دست یافتگی است و نمیخواهد مبارزه طبقاتی را تکامل بخشد ، میکوشد آنرا بازدارد یا دست با لاکنترل کند ، بدین لحاظ برای بورژوازی تنها مسائل تاکتیکی پذیرفتنی است - فرمهای اجتماعی ، فرمهای سیاسی ، خلاصه هدف بورژوازی از میان بردن چشم انداز فراسوی نظم موجود است .

اپورتونیسیم که چاکری در آستان بورژوازیست ایده پذیرش مسائل تاکتیکی و رد استراتژی را بدرون جنبش کارگری میبرد جنبش همه چیز ، هدف نهائی هیچ چیز " (کلام قمار بر نشین) - بنا بر این شگفت آور نیست بهنگامی که میشنویم حزب توده میگوید "جمهوری اسلامی استراتژی ماست" ، اپورتونیسیم ، استراتژی ای فراسوی نظم موجود ندارد ، اگر فردا جمهوری اسلامی نیز برافتد دولت بورژوائی سرکوبگر دیگری جای آن را بگیرد ، استراتژی حزب توده نیز همان دولت خواهد بود .

در مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا ، تنها پرولتاریا است که دارای استراتژیست ، استراتژی و تاکتیک لنینیسم ، علم رهبری مبارزه انقلابی پرولتاریاست " (۱)

ب - استراتژی و تاکتیک - درک کلیت

تئوری (سوسیالیستی) مبارزه طبقاتی، شناخت مبارزه طبقاتی و آن گرایش تاریخی است که این مبارزه طبقاتی را نفی میکنند. هستی طبقات و وابسته به مراحل تاریخی - مشخص تکامل تولید است. تکامل تولید کالای و تعمیم آن (مناسبات سرمایه داری) به دو طبقه - بورژوازی و پرولتاریا - هستی می بخشد که نخست در مبارزه علیه نظم کهنه متحدند، اما از همان آغاز یکی (پرولتاریا) گورکن دیگریست. تکامل تولید و مبارزه طبقاتی نخست رسالت تاریخی را از بورژوازی بازپس میگیرد و بورژوازی را به طبقه زاید و میرنده از دیدگاه تاریخی - جهانی بدل میسازد. تنهاسا پرولتاریاست که از نقطه نظر تاریخی - جهانی رسالت و ژگونی نظم کهنه و بنای نظم نورا بر عهده میگیرد. همچنین ساخت طبقاتی کنونی از میان نخواهد رفت مگر از طریق اعمال دیکتاتوری پرولتاریا علیه طبقات بهره کش با هدف برانداختن هرگونه ستم و بهره کشی انسان از انسان. دیکتاتوری پرولتاریا ابزاری است جهت تحقق یک ضرورت تاریخی دیگر، نفی بهره کشی و آنتاگونیسم های طبقاتی. مارکس در نامه ای به ویده مه یسر خاطر نشان ساخت که خیلی پیش از او تاریخ نویسان بورژوا تکامل تاریخی مبارزه طبقاتی و اقتصاددانان بورژوازی آناتومی اقتصادی طبقات را بازشناخته بودند، آنچه که مارکس را از اینان فراتر برد سه ایده اساسی بود: ۱- وابستگی هستی طبقات به مراحل تاریخی - مشخص تکامل تولید ۲- ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا که از مبارزه طبقاتی کنونی برمیخیزد. ۳- دیکتاتوری پرولتاریا در گذار خود به نا بودی همه طبقات و به جا معه بی طبقه منجر میشود.

بدین سان هدفهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا نفی بهره کشی و تمام یز طبقات است و آن حامل انقلابی که رسالت تاریخی - جهانی اش بر آوردن این هدفهاست پرولتاریاست. و این امر جز از طریق دیکتاتوری پرولتاریا امکان پذیر نیست. از این روست که کمونیستها دیکتاتوری پرولتاریا را جزء اصول بشمار میآورند. (به سخنرانی لنین در سومین کنگره انترناسیونال کمونیست مراجعه شود)

دیکتاتوری پرولتاریا مرز قاطع میان پرنسیپ کمونیستی و التقاط گرائی بی پرنسیپ است.

اپورتونیست‌ها "التقاط گرائی" را به جای دیالکتیک مینشانند یعنی وانمود میکنند که پروسه، تضادهای آن و گرایش تکاملی اش را در کلیت در نظر میگیرند، اما در حقیقت، آن گرایش اصلی تکامل یا بنده را که آنرا به پروسه‌های کیفی نوین بدل میکند، پوشیده میدارند. (به دولت و انقلاب لنین مراجعه شود).^۱ آنها بدینسان وانمود میکنند که با معه طبقاتی، مبارزه طبقاتی و گرایش‌های متضاد درون آن را میپذیرند، اما در حقیقت آن گرایش اصلی را که نفی میکنند، پوشیده میدارند.

باری بورژوازی وجود طبقات و مبارزه طبقاتی را میپذیرد، لیکن به شیوه‌ها و طرق گوناگون سعی در نفی و تلاش در پوشاندن آن میکند. بورژوازی نظم‌کنونی (سیستم سرمایه‌داری) را آخرین منزلگاه تاریخ می‌شمارد. فراسوی نظم‌کنونی هیچ چیز نیست و هر مبارزه طبقاتی با ید نفی شود. اگر توده‌ها برخاستند و قلم‌سرو قانونیت بورژوازی را شکستند، بورژوازی دستگاه سرکوب سازمان یافته خود را بکار میگیرد، دستگاهی که او در مفهومی معین برای نفی عملی مبارزه طبقاتی ساخته و پرداخته است، اما پرولتاریا با بددست آن چیزی را اثبات کند که بورژوازی میکوشد آنرا نفی نماید. یعنی در شرایط مشخص اقتصادی و اجتماعی و در وضعیت معین سیاسی پرولتاریا باید مبارزه طبقاتی را در تمام صورتها و تمام اجزاء و نیز در کلیت آن اثبات کند. بدون اثبات تاریخاً - مشخص مبارزه طبقاتی به نفی تاریخاً مبارزه طبقاتی دست نتوان یافت. بدون انقلاب قهرآمیز به دیکتاتوری پرولتاریا دست نتوان یافت. خود، انقلاب عالیترین شکل اثبات مبارزه طبقاتی است بدینسان پرولتاریا در روند تکاملی مبارزه طبقاتی قرار میگیرد. انقلاب میکند و خود را بمثابه طبقه حاکم متشکل میسازد.

این پروسه تاریخاً مشخص اثبات مبارزه طبقاتی پرولتاریا را استراتژی مینامیم.

رفیق استالین بیک معنای مشخص تراستراتژی را "عبارت از تعیین سمت و آرد آوردن ضربه اصلی پرولتاریا بر اساس مرحله موجودا انقلاب و تهیه نقشه مقتضی برای صف‌آرایی انقلابی (ذخاثر عمده و فرعی) و مبارزه در راه از پیش بردن این نقشه در طول مدت این مرحله از انقلاب" (۱) میداند در استراتژی نیگز

ما و پورتونیسست‌ها را دره‌ای ژرف از هم جدا میکند، پورتونیسسم در مبارزه پرولتاریا و بورژوازی در عمل جانب بورژوازی را میگیرد، در یک کلام آشتی طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی میکند.

از دیدگاه سوسیالیسم علمی مبارزه طبقاتی نیروی محرکه تاریخ و توده‌ها با زندگان تاریخ اندورفرمهای اجتماعی زائیده این مبارزه طبقاتی اند. لیکن پورتونیسسم بر آن است که نیروی محرکه پیشرفت اجتماعی، "همبستگی" همه عناصر آن اجتماع است. فی‌المثل برنشتین بنیانگذار پورتونیسسم را "است" در تاکتیک خود اصولاً توسعه بیشتر و تشدید تضاد سیستم سرمایه‌داری استناد نمی‌ورزد بلکه بر تخفیف این تضاد تکیه میکند "طبق نظر برنشتین مفهوم سوسیالیستی عبارت از این است که مبارزه سیاسی و اتحادیه‌های کارگری بتدریجاً استثمار سرمایه‌داری را محدود میکند، از خصلت کاپیتالیستی جامعه سرمایه‌داری پیوسته میکاهد، و بدان جلوه‌ای سوسیالیستی میبخشد" در حالی که "مبارزه سیاسی و اتحادیه‌های کارگری به عنوان ابزاری تلقی میشود که پرولتاریا را بتدریج برای قبضه کردن قدرت سیاسی رهبری و تربیت میکند. بر اساس درک رویزیونیستی به علت عدم امکان و بیهوده بودن این دست آورد، مبارزه سیاسی و اتحادیه‌های کارگری باید صرفاً در حد نتایج مستقیم بهبود وضع کارگران و محدود ساختن مرحله به مرحله استثمار سرمایه‌داری و توسعه کنترل اجتماعی تحقق پذیرد" اهمیت عمده مبارزات سیاسی و اتحادیه‌های کارگری در این نهفته است که شناخت و آگاهی پرولتاریا را سوسیالیستی میکند و آنرا بعنوان طبقه سازمان‌دهنده، اگرچنین تلقی کنیم که مبارزات سیاسی و اتحادیه‌های کارگری وسایلی هستند که در خدمت سوسیالیستی کردن بلاواسطه‌ی اقتصاد سرمایه‌داری قرار دارند، در این صورت نه فقط تأثیری را که از آنها انتظار می‌رود نخواهند داشت بلکه اهمیت‌های دیگر خود را نیز از دست خواهند داد و دیگر وسیله تعلیم طبقه کارگر برای قبضه کردن قدرت بوسیله پرولتاریا نخواهد بود. "کوششهای جدی و آگاهانه برای قبضه کردن قدرت سیاسی شرط نخستین مبارزه برای رفاه‌های اجتماعی و اتحادیه‌های کارگری میباشد. حالاً اگر این کوشش‌ها را که شرط لازم است از جنبش حذف کنیم و رفاه‌های سوسیالیستی را بدو خود هدف تلقی نماییم، در این صورت این راه نه تنها ما را به هدف نهائی

سوسیالیسم نائل نمی‌سازد بلکه ما را بیشتر از آن دور میکند" (۱)
 نمونه با رزا پورتونیس درجا معه ما حزب توده است که انقلاب را
 نه در پیش بلکه امری مربوط به گذشته تلقی میکند. همه جستجو
 خیزهای آخوندان حزب توده هم‌بخاطر لاپوشانی تضادهای طبقاتی،
 بازداشتن کارگران از اعتصاب، بازداشتن خلقهای ستمدیده
 از ادامه مبارزه برای حق تعیین سرنوشت و... است.

بنا بر این اپورتونیس مبارزه طبقاتی را میپذیرد. اما
 آنرا محدود به دایره مناسب اجتماعی موجود میکند (مراجعه شود
 به دولت و انقلاب) اما مارکسیسم مبارزه طبقاتی را تا مبارزه
 طبقاتی انقلابی یعنی تا مسئله کسب قدرت بسط میدهد. هم‌اکنون
 است که استراتژی انقلابی مارکسیستی آشکار میشود. پرولتاریا
 در روند اثبات مبارزه طبقاتی اشکال گوناگون مبارزه و سازمان
 دهی را بکار میگیرد: اعتصابهای پراکنده، اعتصابات همگانی
 توده‌ای، نمایشهای اعتراضی (مسالمت آمیز یا قهرآمیز) - ترور
 با ریگاد... همچنین اتحادیه‌های موقت، اتحادیه‌های پایداری،
 شوراهای کارخانه، کمیته‌های دفاع از خودکارخانه و محله،
 شوراهای کارگری (قدرت دوگانه سیاسی) و...

با یدهمه اشکال و شیوه‌های مبارزه و سازماندهی را با
 شناخت، اما با یددا نیست که در یک مرحله معین از تکامل مبارزه
 طبقاتی یکی از این اشکال برتر و عمده است. البته این مرحله
 میتواند حتی در بیست و چهار ساعت تغییر کند. مثلاً در ۲۴ فوریه
 ۱۹۱۷ اعتصاب همگانی در پتر و گرادشکل برتر و عمده بود. در ۲۵ -
 فوریه تظاهرات مسالمت آمیز در ۲۶ فوریه تظاهرات مسلحانه
 در ۲۷ فوریه نبردهای خیابانی

اشکال مبارزه و سازماندهی، ابزارهای اثبات مبارزه
 طبقاتی اند. برپیشا هنگ پرولتاریا است که ولاهمه اشکال مبارزه
 را بازشناسد، توده‌ای را که بمبارزه روی می‌آورد سازماندهی کند
 و آگاهی دهد، ثانیا در یک مرحله معین شکل برتر و عمده مبارزه
 را بیابد آنرا با اشکال دیگر (موجود) پیوندزند و آن روندی
 یگانه در راستای هدف استراتژیک بسازد. از اینجا ضرورت
 تاکتیکها آشکار میگردد. بنا بر این تاکتیکها به مجموعه اشکال،
 روشها و وسائل اطلاق میگردد که یک سازمان سیاسی در شرایط

۱- روزالوگزا مبورگ - برگزیده آثار - رفرم اجتماعی -
 انقلاب صفحات ۳۱ تا ۳۴

مشخص برای رسیدن به هدف عمده خود بکار میگیرد. از آنجا که تا کتیکها همیشه در خدمت استراتژی هستند و اهداف استراتژیک تبعیت میکنند، همانند حلقه‌های مرتبطی هستند که استراتژی را با واقعیت مشخص مرتبط میسازند. رفیق جزئی در تعریف تا کتیک مینویسد:

"تا کتیک حرکتی است که برای تحقق بخشیدن به استراتژی در مجموع و بخصوص برای تحقق بخشیدن به مرحله استراتژیک بسه مورد اجرا گذاشته میشود. . . تا کتیکها در حالی که از استراتژی ناشی شده و بخاطر رسیدن به هدفهای آن اعمال میشوند تا بسع موقعیت حاضر شرایط خاص بوده و با دگرگون شدن این واقعیت دگرگون میشوند یعنی برخلاف استراتژی تا کتیکها دائما در حال تولد، رشد و مرگ هستند. این پروسه‌ای است که تکامل تا کتیکها را در بردارد." (۱) ما در صفحات آینده مسئله تا کتیک را بیشتر خواهیم شکافت و مبنای اتخاذ آنرا توضیح خواهیم داد.

ج - تا کتیک محوری

گفتیم که توده‌ها از طریق "نیروهای پویای رویدادهای واقعی" به درون جنبش کشیده میشوند. اشکال گوناگون مبارزه و سازمان دهی را بر میگزینند که در هر لحظه خاص یکی از این اشکال بر توده عمده است. همچنین پیشرو در زندگی سیاسی خود و سائسل گوناگون مبارزه، نقشه‌ها و روشهای گوناگون فعالیت را بساز میشوند. اما در هر مرحله خاص حلقه‌ای خاص را بدست میگیرند. حلقه خاص آن حلقه‌ای است که تنها با بدست گرفتن آن وحدت پیشرو و جنبش توده‌ای، وحدت اشکال گوناگون مبارزه و سیر بسه هدف استراتژیک میسازد. این حلقه خاص همان تا کتیک محوری است.

ما در باره تا کتیک محوری با تفصیل بیشتر به بحث خواهیم پرداخت و در این میان مجبوریم نقل قولهای مکرر و طولانی از لنین بیاوریم تا نقش تا کتیک محوری، و همچنین یکی از موارد اختلاف خود را با کسانی که اساسا تا کتیک محوری را بر سمیت نمی‌شناسند و یا آنرا همان تا کتیک عمده میدانند روشن کنیم. بحث خود را در این مورد از مجادله لنین با ناد ژدین آغاز

۱- جزئی - "طرح جامعه‌شناسی" بخش اول صفحه ۵ و ۶

میکنیم :

هنگامی که در روسیه هنوز یک سازمان استوار انقلابی که در مبارزه سیاسی آبدیده شده با شد وجود نداشت، جنبش خود انگیخته کارگری بی پیوند با سوسیالیسم ره میپیمود، جنبشهای دهقانی و دمکراتیک پراکنده و گسسته از جنبش کارگری بودند. هنگامی که بر محفل های سوسیال دمکراتیک "خرده کاری" حاکم بود و ایمن محافل و سازمانهای محلی دارای پیوندی ارگانیک نبودند، در چنین شرایطی لنین یک "نقشه منظم فعالیت" را پیش کشید، برای آنکه سازمانهای محلی را متحد کند و فعالیتهای پراکنده را به کار واحد انقلابی بدل سازد. اکنون میست ها که در برابر جنبش خود انگیخته کارگری سرفرودمیآوردند از این نقشه روی بر تافتند. نادر دین میگفت: "مساله متحد ساختن عملیات محلی در دست ارگانهای مرکزی در یک دور و تسلسل افتاده است. وحدت مستلزم همگونی عناصراست و حال آنکه خود این همگونی را فقط به وسیله یک چیز متحد کننده میتوان ایجاد کرد، این چیز متحد کننده هم باید محصول سازمانهای نیرومند محلی باشد که اکنون بکلی فاقد جنبه همگونی اند" (۱) اشتباه نادر دین این بود که واقعیت دور و تسلسل محافل و سازمانهای محلی را پیش فرض بیرون آمدن از دور و تسلسل میگرفت، حال آنکه هر انتقاد نخست انتقاد به پیش فرضهای خود است و انتقاد به ناتوانی محافل و سازمانهای محلی انتقاد به محلی ماندن شان است نه تاکید بر محلی بودنشان - لنین گفت :

"این حقیقت (دور و تسلسل) هم بهمان اندازه ی حقیقت لزوم پرورش سازمانهای سیاسی نیرومند مسلموبی چون و چراست و بهمان اندازه هم بی ثمر است. در هر مسئله ای موضوع دور و تسلسل صدق میکند، زیرا زندگی سیاسی اصولاً همانا زنجیری انتهای است که از رشته بی انتهای از حلقه ها تشکیل یافته است. هنر یک مرد سیاسی هم در همین است که آن حلقه ای را بیا بدو سخت بدان بچسبد که کمتر از همه ممکن است از دستش بدر رود. و در لحظه حاضر هم از همه مهمتر است و از همه بهتر میتواند تصرف تمام زنجیر را برای دارنده این حلقه تضمین کند" (۲)

بدین سان تنها این حلقه خاص است که میتواند بدو دور و تسلسل پایان بخشد و وحدت و تشکل را فراز آورد، چشم انداز همونی

را بگشاید.

اکنونومیست‌ها برخلاف لنین اعتقاد داشتند که از آنجا که شکل عمده مبارزه، و سازماندهی همانا مبارزه اقتصادی و سازمان کارگران است، تکلیف پیشرو با شناسی این شکل و تمرکز فعالیت خود بر روی آن است.

اکنونومیست‌ها می‌گفتند اگر از این نقطه آغاز کنیم و لا مبارزه اقتصادی کارگران خود خصلت سیاسی می‌آید، ثانیاً تکالیف حزب پیوسته رشد میکند، آشکارا است که اختلاف میان سوسیال دموکراسی و اکنونویست‌ها بر سر تاکتیک عمده نبود، چرا که در آن زمان شرکت و فعالیت در سازمان‌های کارگری و تبلیغات اقتصادی تاکتیک عمده بود، بلکه بحث بر سر تاکتیک محوری بود. این پرسش مطرح شد که آیا پیشرو با پیداکتیک - چونان نقشه را برگزیند؟ اکنونومیست‌ها پاسخ میدادند: "تاکتیک چونان - نقشه" با ذات مارکسیسم در تضاد است. "را بوجیه دتلو، تاکتیک - چونان - پروسه" و "را بوجیه یا میسل امکان گرائی را در برابر تاکتیک - نقشه‌ها دند.

طبق نظر را بوجیه دتلو، تاکتیک - چونان - پروسه، همانا پروسه رشد تکالیف حزبی است که با حزب رشد میکند. طبق نظر را بوجیه یا میسل، امکان گرائی بدین معنا بود: آن مبارزه ای سودمند که ممکن است مبارزه‌ای هم‌گام ممکن است در لحظه کنونی جریان دارد (لنین - چه باید کرد؟) برآستی را بوجیه دتلو و را بوجیه یا میسل یک طریقت تا م و تمام عرضه کردند. در "این" وضعیت این مبارزه و این تکلیف، در "آن" وضعیت آن - مبارزه و آن تکلیف. آنچه در اینجا پوشیده می‌ماند مسأله هژمونی (عنصر اساسی سیاست و مبارزه سیاسی) است. یعنی طریقت توجه تا م به سیر عادی مبارزه روزمره و چشم‌پوشی از هژمونی برگزیده می‌شود. حال آنکه برای کسب "هژمونی" باید ارتشی دائمی گرد آورد، سازمان داد و تجهیز کرد، این ارتش سیاسی دائمی هر چند که مولود مبارزه است اما مبتنی بر نقشه‌ها گردخواهد آمد، سازمان‌خواهد یافت و تجهیز خواهد شد (و در هر دوره با یک نقشه معین). تنها بر پایه یک نقشه معین است که می‌توان اولادها را گرد آورد و سازمان داد. ثانیاً یک گام به پیش (به سوی هژمونی) برداشت "کافی نیست که یک انقلابی، یک طرفدار سوسیالیسم، یا یک کمونیست بطور کلی بود. شما باید بتوانید حلقه‌ی خاص را در زنجیر پیدا کنید با تمام قدرت به آن بچسبید، تا تمام زنجیره را نگاه دارید و بطور قاطع برای انتقال به حلقه بعدی

آما ده شوید" (۱) تمام تجربه های جهانی سوسیال دمکراسی گواه درستی این گفتارند. و ما به ذکر دو نمونه از آن می پردازیم: دوره سیادت بین الملل دوم را می توان دوره گردآوری، سازماندهی و تجهیزیک ارتش دائمی و آمادگی برای نبردهای سخت آینده خوانند. هنوز تا پدیدار شدن وضعیت انقلابی را هی نسبتاً "دراز در پیش بود. از اینرو بین الملل دوم فراخوان بی درنگ به یورش وارد کرد. در این دوره، مبارزه کارگران عمدتاً "برسر درخوا - ست های اقتصادی و سازماندهی های تریدیونیونی بود. شکل عمده مبارزه و سازماندهی کارگران را می توان در یک کلام خلاصه کرد. جنبش سندیکا ئی، بدین سان تا کتیک عمده سوسیال دمکراسی عبارت بود از فعالیت در جنبش سندیکا ئی طبقه کارگر، سازماندهی آن، آگاه هی بخشیدن به آن، اما سوسیال دمکراسی برای آنکس که جنبش سندیکا ئی را با جنبش سیاسی طبقه کارگر پیوندزند، برای آنکه ارتش دائمی را هرچه گسترده تر سازماندهد و برای پیکار قطعی آماده کند تا کتیک شرکت در پارلمان را برگزید. این تا کتیک بمثابه تا کتیک محوری سوسیال دموکراسی بشمار می آمد. بدین سان بهنگامی که "سرمایه" دمکراتیک "فرمانروا بود سوسیال دمکراسی با شرکت در پارلمان بر آن شد که اولاً سرشت دمکراسی بورژوا ئی را آشکار کند یعنی نشان دهد که دمکراسی بورژوا ئی از تضادهای اقتصادی نمی گاهد، بلکه آنرا حادیت می دهد. از اینرو کارگران باید هرچه قاطع تر بر درخواست های خود پافشاری کنند. ثانیاً "سرشت دولت بورژوا ئی را آشکار کند و نشان دهد که پارلمان نتا ریزم، سرشت دولت بورژوا ئی - یعنی ستم و فشار طبقاتی - را از میان بر نمی دارد بلکه آشکارا نشان می دهد. از این رو کارگران را به عرصه زندگی سیاسی بکشانند و ارتش سیاسی پرولتری را انبوه تر و فشرده تر کنند. البته سوسیال دمکراسی کم کم تکالیف خود را از یاد برد، بیشتر و در عمل خود را به تکالیف روزمره محدود کرد: مبارزه روزانه برای اصلاحات در سندیکا ها، در پارلمان، تعاونی ها... باری بصورت "لاشبه متعفن" در آمده. نمونه دوم روسیه است: "دوره پیش از انقلاب ۱۹۰۵ استبداد تزاری مبارزه سیاسی علیه مانع می شد. پارلمان بورژوا ئی وجود نداشت و آزادیهای سیاسی و حقوق سیاسی

کارگران ناپایدار بود، در این دوره هر چند جنبش کارگری روبه اعتلا بود اما هنوز نتوانسته بود از دایرهٔ مناسبات بورژوائی پا فراتر نهد، هر چند محفلسها و سازمانهای محلی سوسیال دموکراتیک می کوشیدند تا ایده‌ها، عقاید و آرمانهای سوسیال دموکراسی را به میان کارگران ببرند، اما سازمان پیکارجوی طبقه کارگر وجود نداشت تا این محفل‌ها و سازمانها را دربرگیرد و متحد کند آنها را هدایت ایدئولوژیک کند همهٔ طبقه را متحد کند و مبارزه پرولتاریا را با مبارزه طبقه‌ای عمومی وحدت بخشد. در چنین شرایطی تاکتیک محوری سوسیال دموکراتها نه "آمادگی برای حمله" بلکه "سازماندهی محاصره" همه جانبهٔ دشمن بود. تنها یک چنین سازماندهی است که انعطاف پذیری لازم برای یک سازمان پیکارجوی سوسیال دموکراتیک یا بعبارت دیگر استعداد هماهنگی بیدرنگ با شرایط گوناگون و سریع التغیر را تا مین خواهد کرد و توانائی خواهد داد که از یکسوا جنگ آشکار با دشمنی که از لحاظ نیروی برتری کامل دارد و تمام می‌قوای خود را در یک نقطه جمع کرده است اجتناب شود و از سوی دیگر از ناچالاکي دشمن استفاده شود و در آن لحظه‌ای که کمتر از همه انتظار می‌رود به‌وی حمله شود.

(۱) بیان مشخص این تاکتیک محوری ایسکرا بود: روزنامه مخفی سیاسی سراسر روسیه - اکنون میست‌ها که ویژگی بارزشان عدم درک تاکتیک محوری است از نقشه‌لنین روی برتافتند و جنجال کردند. زیرا برای اکنون میست‌ها، هدف همواره همانا مناسبترین وسیله‌ای است که هم‌اکنون در اختیار می‌توان گرفت. باید مناسبترین وسیله ممکن را در اختیار گرفت، نه آن حلقه خاص را، که در اختیار گرفتن همه زنجیر را ممکن خواهد ساخت و چشم‌انداز هم‌مونی را خواهد گشود. را بوجه دثیلو فریاد زد: روزنامه سازمان حزبی را پدید نمی‌آورد، برعکس، سازمان حزبی روزنامه را پدید می‌آورد. اینان برای نکته چشم‌فرو می‌بستند که برای پرورش و استحکام سازمانهای سیاسی نیرومند بجز ایسکرا وسیله دیگری نبود بدین طریق ایسکرا آن حلقه اساسی می‌شود که سوسیال دموکراسی روسیه از آن بعنوان تاکتیک جهت ترویج، تبلیغ و سازمان دهی جمعی استفاده می‌کند. این تاکتیک در شرایط استبداد دتزاری و در مجموع شرایطی که جنبش با آن روبروست تنها تاکتیک موثری محسوب می‌شود که راستی می‌تواند جایگزین یک سلسله از تاکتیکهای گردد که

۱- چه باید کرد؟ - لنین

سوسیال دمکراسی اروپائی بکار می‌گیرد و لنینیسم را "محسوس قرار دادن این تاکتیک را ویژگی جامعه روسیه در دوران استبداد تزاری می‌دانند. اما اتخاذ این تاکتیک از سوی پیشاهنگ انقلابی در روسیه در طول تمام یک دوران مشخص تا رسیدن به هدف تعیین شده بعنوان حلقه اساسی در فعالیت پیشاهنگ هرگز باین معنا نیست که در هر شرایطی شکلی از اشکال مبارزه توده‌ها عمده نباشد و منطبق با آن یک تاکتیک عمده اتخاذ نشود. بلکه صحبت بر سر اینست که با تکاء تاکتیک محوری تاکتیکهای دیگر کارائی لازم را بدست می‌آورند. مثلاً "در حالی که لنین اعتقاد داشت که سوسیال دمکراسی در روسیه باید تا هنگامی که آزادی سیاسی بدست آید از یک روزنامه انقلابی بعنوان جانشین بسیاری از وسائلی که در اروپا جهت سازماندهی جنبش توده‌ای بکار گرفته میشود، استفاده کند، اما دیگر اشکال فعالیت، دیگر اشکال مبارزه و سازماندهی را رد نمی‌کند، بلکه بالعکس بر آنها نیز تاکید دارد، در همین مدت نیز مبارزه توده‌ها اشکال مختلفی بخود می‌گیرد تنها در فاصله ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵، تظاهرات سیاسی (۱۹۰۱-۱۹۰۲) شورشهای دهقانی (۱۹۰۲) اعتصاب سیاسی و نبرد با ریگاد (اکتبر ۱۹۰۵) مبارزات با ریگاد و مسلحانه (دسامبر ۱۹۰۵) و غیره بعنوان اشکال عمده مبارزه توده‌ها پدیدار گشت و سوسیال دمکراسی منطبق با این اشکال مبارزه تاکتیکهای عمده خود را اتخاذ نمود. اما تاکتیک محوری همچنان برجا بود. لنین در اثر خود "وظیفه مبرم ما" ایجاد یک ارگان حزبی منظم-الانتشار را بعنوان مبرمترین وظیفه پاسخگویی به تکالیف و وظائف سوسیال دمکراسی روس مطرح می‌کند و می‌نویسد "ما معتقدیم که تمام فعالیت سوسیال دمکراتها در سراسر دوران بعدی باید مصروف سازماندهی این امر گردد. بدون یک چنین ارگانی کار محلی "خرده کاری" محدود می‌ماند. تاء سیس حزب اگر نما بیندگی راستین این حزب در یک نشریه مشخص نشود، عمدتاً "حرف پوچسی می‌ماند. آن مبارزه اقتصادی که توسط یک ارگان مرکزی متشکل نگردد، نمیتواند تبدیل به مبارزه طبقاتی همه پراولتاریای روس شود. رهبری مبارزه سیاسی هنگامی که تمام حزب پیرامون مسائل مربوط به سیاست موضع نگیرد و مظاهر گوناگون مبارزه را هدایت ننماید غیر ممکن است. سازماندهی نیروهای انقلابی، منضبط کردنشان و بسط تکامل تکنیک انقلابی بدون طرح همه این مسائل در یک ارگان مرکزی... غیر ممکن است." اما آنچه

را که لنین در اینجا مطرح می‌کند هرگز با این معنا نیست که فعالیت‌های دیگر و تاکتیک‌های مختلف نا دیده انگاشته شود. هنگامی که ما از این ضرورت ... سخن می‌گوئیم به هیچ وجه بدان نمی‌اندیشیم که انواع دیگر فعالیت مثلا "تبلیغات محلی، مجامع سخن رانی، تحریم، شکار جاسوسان، شعیب‌آین یا آن نماینده بورژوازی و دولت، اعتصابات نمایی و از این قبیل را بدست فراموشی سپاریم. برعکس ما معتقدیم که همه این فعالیت‌ها بنیاد فعالیت حزب را تشکیل می‌دهد. ولی بدون شکل آنها در یک ارگان مجموعه حزب همه اشکال (تا کیداز لنین) مبارزه انقلابی نه‌دهما اهمیت خود را از دست می‌دهند ... (تا کیداز ماست)

لنین در پایان بحث خود می‌نویسد: "ضرورت تمرکز نیروها در خدمت سازماندهی یک ارگان حزبی منظم و انتشار و منظم‌التوزیع و مشروط به وضعیت ویژه سوسیال دموکراسی روسیه است (تا کیداز ماست) که با وضعیت سوسیال دموکراسی دیگر کشورهای اروپائی و احزاب کهن انقلابی روسیه تفاوت دارد. کارگران آلمان فرانسه و غیره دارای وسائل بسیار دیگری به غیر از روزنامه‌ها جهت انعکاس عمومی فعالیت‌های خود، وسائل دیگری جهت سازماندهی جنبش هستند. فعالیت پارلمانی و تبلیغات انتخاباتی، مجامع توده‌ای و شرکت در تظاهرات عمومی محلی (شهری و روستائی) فعالیت آشکارا تحادیه‌های حرفه‌ای (سندیکاها، جمعیت‌ها) و از اینگونه در کشور ما - تا هنگامی که آزادی سیاسی را به چنگ نیاورده‌ایم با دید یک روزنامه انقلابی که بدون آن در کشور ما هیچگونه سازماندهی همه‌جانبه جنبش‌آرگری ممکن نیست به (تا کیداز لنین) عنوان جانشین همه این وسائل و واقعاً همیشه اینها به خدمت گرفته شود ... (تا کیداز لنین) آنچه که لنین در اینجا مطرح می‌کند نقش ویژه یک وسیله است که با پستی از سوی پیشاهنگ انقلابی برای رسیدن به اهداف و وظائفی که سوسیال دموکراسی با آنها روبروست بکار گرفته شود، لنین تاکید می‌کند که نقش ویژه این تاکتیک "مشروط به وضعیت ویژه سوسیال دموکراسی روسیه است" زیرا که در کشورهای اروپائی و وسائل دیگری بجز روزنامه‌سراسری وجود دارد که سوسیال دموکراتها می‌توانند با آن وسائل فعالیت‌های خود را انجام دهند و جنبش را سازماندهی کنند. آنها ارکانهای کوناگون تبلیغ و سازماندهی توده‌ای را که لنین از آنها یاد می‌کند در اختیار دارند. اما در روسیه در شرایط استبداد دژزاری و مجموع شرایطی که جنبش با آن روبروست امکانات

تبلیغ و سازمان‌دهی توده‌های هم‌انداز و پیا وجودندارد و سوسیالیسم
دمکراسی از این وسائل محروم است. چه وسایلی را باید بکار
گرفت؟ لنین مطرح می‌کند که "بعنوان جانشین هم‌این وسائل
و واقعاً "هم‌اینها" سوسیالیسم دمکراسی روسیه با یک روزنامه
سیاسی سراسری تا هنگامی که آزادی سیاسی بدست آید استفاده کند
و لابدون آن "هم‌اشکال مبارزه انقلابی نه‌دهم اهمیت خود
را از دست می‌دهند...". این همان تاکتیکی است که به مثابه
ستون فقرات و محور تاکتیک‌های دیگر عمل می‌کند. اکنون کس درک
ما از تاکتیک‌ها بطور کلی، تاکتیک عمده، تاکتیک محوری، نقش
آن، رابطه استراتژی و تاکتیک‌ها روشن شد لازم است، درک کنونی
پاره‌ئی از رفتار از تاکتیک‌ها و نیز مسئله تاکتیک محوری را
در گذشته بررسی کنیم. مدتها بود که پاره‌ئی از رفتار ما بدون
آنکه درک خود را از مسئله تاکتیک‌ها برای ما روشن کرده باشند،
تنها در طی یکی دو جمله کلی باقی می‌پرداختند و مدام تکرار
می‌کردند "اگر امروز معتقد شد، ایم که تاکتیک محوری نادرست
بوده است" یا "اگر قبلاً گفته بودیم که تاکتیک محوری نادرست
بوده است، و بعوض استدلال در این مورد و روشن کردن نقطه
نظرهای خود تنها به یک سری کلی‌بافی و تکرار مسائل روشنی
می‌پرداختند که ابداعاً "ربطی بمسئله مورد بحث نداشت، خوشبختانه
امروز پرا تیک یکساله سازمان پس از قیام موشیز نوشته‌های مختلف
از جمله پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی تا حدودی بجا مان
داده است که بتوانیم پی به نظر این دست‌آورد فقیر بپریم. ما
اکنون می‌توانیم با قاطعیت بگوئیم که پاره‌ئی از رفتارهای ما
درک درستی از تاکتیک‌ها ندارند، تاکتیک عمده و محوری را
از یکدیگر تمیز نمی‌دهند، رابطه‌ئی بین استراتژی و تاکتیک‌ها
قائل نیستند، درک درستی از مبنای اتخاذ تاکتیک‌ها ندارند،
اشکال فعالیت پیشا هنگام و توده‌را یکی می‌گیرند. تاکتیک‌ها را
لحظه‌ئی، بدون ارتباط با استراتژی و بدون هدف مشخصی
اتخاذ می‌کنند و در یک کلام بنحوی به تاکتیک پروسه معتقدند.
ما اکنون به بررسی این مسائل خواهیم پرداخت. در کتاب
"پاسخ به مصاحبه" با رفیق اشرف دهقانی "نوشته شده است: "ما
اشکال سازمانی و اشکال مبارزاتی را بقول لنین از پیش
خود "کشف نمی‌کنیم" بلکه آنرا محصول تطبیق تئوری انقلابی
با این یا آن وضعیت و بررسی کامل عینی آن می‌شماریم" (تاکید
از ما است) ما تنها این پاراگراف را که چکیده نظر نویسنده است
در اینجا ذکر می‌کنیم و از آوردن نقل قول‌های دیگر خودداری

می‌کنیم. اساس استدلال نویسنده بر این است که ما تا کتیکها -
 یمان را با "این" یا "آن" وضعیت اتخاذ می‌کنیم. اما با پیسند
 مسئله را شکافت تا بدرستی پی برد که مورد نظر نویسنده از این
 یا آن وضعیت چیست؟

لنین در جنگ پارتیزانی می‌نویسد "ما رکیسم هیچگاه جنبش
 را بیک شکل مشخص مبارزه محدود نمی‌کند. ما رکیسم با اشکال
 مختلف مبارزه معتقد است نه بدین معنا که آنها را کشف می‌کنند
 بلکه تنها اشکال مبارزه طبقاتی را که در حین حرکت جنبش بطور
 خود بخودی بوجود آمده اند بصورت عام جمع بندی می‌کند، آنها را
 متشکل می‌سازد و به آنها آگاهی می‌بخشد" (۱) هما نگونه که لنین
 مطرح می‌کند ما رکیستها "هیچگاه جنبش را بیک شکل مشخص مبارزه
 محدود نمی‌کند" آنها به اشکال مختلف مبارزه معتقد هستند، از آنجا
 که همیشه در طی مبارزه طبقاتی اشکال نویسی از مبارزه پدید می-
 آید، کسی نمی‌تواند یک شکل مبارزه را مطلق کند، شکلی از مبارزه
 را بدون توجه به موقعیت مشخص رد کند و یا تکلی دیگری را تأیید
 کند و غیره. رفیق جزئی نیز در آثار خود مکرر بر این مسئله تأکید
 کرده است. اما تا کتیک را با این وضعیت یا آن وضعیت توضیح
 دادن بجهت معناست؟ در اینجا معیارهای تعیین تا کتیک، رابطه
 اسراتزی و تا کتیکها، تبعیت تا کتیکها از اسراتزی، حلقه
 اساسی در فعالیت پیشرو و... نا دیده گرفتار شده است. نویسنده
 از آنجهت به لنین نیز متوسل شده است و مسئله اشکال مبارزانی
 توده‌ها را مطرح می‌کند تا بدنبال آن، "بر ما آن وضعیت" را مطرح
 کند و حال آنکه درک نمی‌کند که لنین می‌گوید "حزب پرولتاریا
 اگر بخواهد بیک پروتاریا پیدا ریکا ر کند، نمی‌تواند تا کتیک خود را
 از این واقعیت به آن واقعیت تعیین کند" (انقلاب می‌آموزد) بنظر
 می‌رسد که نویسنده بجز اهداف آبی و لحظهای پرولتاریا چیرگی
 را درک نمی‌کند، و فرا موش می‌کند که اگر هم کمونیستها در جهت
 اهداف فوری پرولتاریا مبارزه می‌کنند و منافع لحظهای آنرا در
 نظر دارند، اما این هرگز بدان معنا نیست که آینه آن و منافع
 دراز مدت پرولتاریا را فرا موش کنند و با اتخاذ تا کتیکهای
 لحظهای که تجلی آن را در "این یا آن وضعیت" می‌بینیم، دورنگری
 را فرا موش کنند، تا کتیکها را از محبوی انقلابی‌شان نهی سازند
 و هدف تاریخی پرولتاریا را نادیده بگیرند. ما قبلاً گفتیم که
 تا کتیکها همیشه در خدمت اسراتزی هستند، از اهداف اسراتزی

در خدمت اسراتزی - لنین